آینه

ایران

«وام‌های نجومی دولت قبل به خودی‌ها»

خبر رسیده که یکی از کارکنان قدیمی نهاد ریاست‌جمهوری از اقدامات غیرقانونی صندوق کارکنان نهاد ریاست‌جمهوری در دولت قبل پرده برداشت. به گزارش انتخاب، وی گفت: «یکی از مدیران دولت آقای احمدی‌نژاد با معرفی افراد خاص و بیرون از نهاد ریاست‌جمهوری اقدامات خلاف قانون زیادی را مرتکب شد. یکی از این افراد فقط در فاصله دوسال توانسته از این صندوق ۱۳۰میلیون‌تومان وام دریافت کند و هم‌اکنون نیز صدمیلیون‌تومان به این صندوق، بدهکار است.» به‌گفته وی، «این فرد سال گذشته موفق می‌شود ۸۰میلیون‌تومان وام با دخالت مستقیم «ح. ب»، یکی از مدیران ارشد دولت احمدی‌نژاد و عضو هیات امنای صندوق، دریافت کند.» بنا بر این گزارش، «ح. ب» برخلاف ضوابط، طی دوره زمانی سوم بهمن ۹۰ تا ۲۲تیرماه ۹۲ به‌خاطر «نیاز شدید مالی» ۱۱۴میلیون و ۶۲۰هزارتومان طی سه فقره وام برای خود از صندوق کارکنان برداشت کرده که بخش اعظم آن بازپرداخت نشده است. وی مصوبه‌ای خلاف اساسنامه هم در هیات امنا به تصویب رسانده که هیات امنای بعدی توسط هیات امنای قبلی، تعیین و منصوب شوند. این کارمند افزود: با پایان دولت دهم، چهار عضو از ۹ عضو هیات امنا با اذعان بر اینکه مصوبه مذکور غیرقانونی است، از مسوولیت خود استعفا کرده و راه را برای مشارکت اعضای صندوق در تعیین اعضای هیات امنای جدید گشودند اما پنج عضو شامل اسفندیار رحیم مشایی، حمید بقایی، غلامحسین الهام، ثمره هاشمی و یک فرد دیگر همچنان از استعفا و انتقال اختیارات غیرقانونی خود سر باز می‌زنند.

«ناخرسندی کیهان از برخورد با ۳هزار بورسیه غیرقانونی»

خبر اول اینکه روزنامه کیهان از برخورد دولت با سه‌هزار بورسیه بدون آزمون در دولت قبل ابراز نگرانی کرد. کیهان اقدام وزارت علوم را «عقده‌گشایی» خواند و آن را «دور جدید اقدامات گروه‌های تندرو برای تسخیر دانشگاه و سیستم آموزش‌عالی» ارزیابی کرد. واکنش این روزنامه به اظهارات اخیر «مجتبی صدیقی» معاون وزیر علوم و رییس سازمان دانشجویان بازمی‌گردد که اعلام کرده بود ۳۰۰۲ دانشجوی بورسیه‌ای که در دولت قبل جذب و مشغول به تحصیل شده‌اند، برخلاف قانون بوده چرا که بدون آزمون پذیرفته‌شده‌اند.

کیهان

«تعهد کتبی مشاور افراطی به دادگاه ویژه روحانیت»

یک اصلاح‌طلب مدعی مشاورت رییس‌جمهور که چندی پیش اظهارات عجیب و جنجالی‌اش انتقادات مسوولان مختلف کشور را به‌همراه داشت اخیرا از سوی دادگاه ویژه روحانیت احضار شده است. به گزارش جهان‌نیوز این فرد که بیشتر به‌دلیل سوابق امنیتی‌اش شناخته می‌شود بعد از حضور در دادگاه ویژه روحانیت به‌دلیل اظهارات بی‌جا و حاشیه‌سازش مورد بازجویی قرار گرفته و تعهد کتبی داده است... . برخی خبرها حاکی از آن است که رییس‌جمهور از مواضع فرد یادشده ناخرسند است. به‌عنوان مثال اظهارات نامبرده درباره حذف نشان هلال‌احمر و استفاده از آرم شیر و خورشید، با مخالفت ضمنی روحانی مواجه شد که تاکید می‌کرد نشان هلال‌احمر، نشان خوب و مناسبی است. فرد یادشده همچنین اعلام کرده بود که حکومت بنی‌اسراییل به موضع اصلاح‌طلبان درباره همزیستی مسالمت‌آمیز نزدیک شده است.

رسالت

سرمقاله: «چه کسی پاسخگوست؟»

صرف‌نظر از ایرادات فراوانی که اهل فرهنگ و ادب به بخش علمی هشتمین جشنواره شعر فجر وارد دانسته و به تناوب در رسانه‌های کشور منعکس شده و در این مجال، قصد ورود به آن نیست، میدان‌دادن به کسانی که با بیتوته در این جشنواره ملی به نیشخند ارزش‌های والای انقلاب و ایثارگران بی‌ادعای دفاع مقدس پرداخته‌اند جای تامل و تاسف بسیار دارد... نهایت بی‌ادبی به الگوهای برگزیده این ملت یعنی جانبازان و ایثارگران در آثاری است که جوایزی را به خود اختصاص می‌دهند! ... نکته تاسف‌انگیزتر اینکه این اقدامات وهن‌آمیز به ارزش‌ها و الگوهای سربلند ملت ما و همچنین اهانت به منتقدان در حضور شخص وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و معاونان وی در تالار وحدت صورت می‌گیرد و رسانه‌ها روز بعد به‌نقل از وزیر ارشاد می‌نویسند: در این جشنواره، تمام صداها شنیده شد. باید پرسید کدام صدا؟! و در کدام شرایط؟! آیا موکدات مکرر رهبر معظم انقلاب در پرده‌برداشتن از اقدامات نظام استکباری که به زور و تزویر آلوده است و تذکرات آگاهان و دلسوزان عرصه فرهنگ باید مورد غفلت و تجاهل قرار گیرد؟ ... آیا صدای ضدارزش‌های الهی، ضد رزمندگان دلیر اسلام و نیز صدای حمایت از اهل فتنه را می‌توان به رسمیت شناخت و به بهانه مقبولیت چندصدایی آن را ترویج داد.

جوان

یادداشت: «خط سازش، خط رفاه»؛ عبدالله گنجی

وجود خط سازش در کشور و حاکمیت از جمله مسایلی است که به دوران حیات مبارک امام برمی‌گردد و آنچه امروز مقام معظم رهبری در نقد آنان می‌فرمایند، بازخوانی آن چیزی است که امام راحل، بارها اشاره کرده‌اند... آیا کسانی که به خط سازش رسیده‌اند، امروز از رفاه برخوردار نیستند؟ آیا کارگزار نظام اسلامی که طی ۲۰ الی ۳۰ سال به ۵۰۰ تا هزارمیلیارد‌تومان سرمایه (کاملا مشروع) دست یافته است، می‌تواند کمربند مبارزه را محکم ببندد؟ و نکته جالب توجه اینکه امروز نقد این جماعت به‌مثابه تندروی و تکفیری محاسبه خواهد شود و فرزندان انقلاب به‌عنوان جماعتی سطحی، فاقد شناخت از کشور و جهان معرفی می‌شوند و غرب‌باوری عین تمدن‌خواهی، کرامت انسانی و مدارا با جهان تئوریزه می‌شود.

نگاه

هاله همیشه با من است



آسیه شامخی
دختر هاله سحابی

نگاهی داشت به وسعت بی‌کرانه‌ها، پر رمز و راز، پرسشگر و کنجکاو، صاف و ساده، همچون آینه که هرگاه در آن نگاه می‌کنی باطن خود را در آن می‌بینی. با نگاهش با تو صحبت می‌کرد و به حرف‌هایت گوش می‌داد. با نگاهش به تو اطمینان خاطر می‌داد و تو را دعوت به آرامش می‌کرد. با نگاهش دلت به لرزه درمی‌آمد، چون حس غریب و ناشناخته‌ای در آن می‌دیدی. در نگاهش تناقض‌های شیرینی وجود داشت؛ گاهی اشک و غم و گاهی شادی و شیطنت‌های کودکی و گاهی هم پختگی‌های بزرگسالی. در نگاهش شور و نشاط جوانی و دلسوزی مادرانه موج می‌زد. در چشم‌های مهربان هاله، نگرانی بی‌انتها و آرامشی نهفته را با تمام وجود حس می‌کردی. می‌گویم «هاله»؛ چرا که در خانه همیشه او را هاله صدا می‌کردیم. در نگاهش برق خاصی سرشار از احساس بود، در نگاهش همه چیز دیده می‌شد. او نگران بود، نه برای خود که برای دیگران. همه نگران خود هستند و او همیشه نگران دیگران بود. همه از غم خود می‌گریند و او از غم دیگران. همه به آینده خود می‌اندیشند و او به آینده دیگران. دیگران همه چیز را برای خود می‌خواهند و او همه چیز را برای آدم‌های دیگر می‌خواست. آن نگاه را هیچگاه از یاد نمی‌برم حتی اگر برای همیشه در زیر پلک‌های بسته باشد. هاله بهترین دوستم بود و هنوز این آخرها که رشته نقاشی می‌خواندم، هاله در رنگ‌گذاری‌ها و امتحان، خیلی کمکم می‌کرد... من مرگ هاله را باور نکرده‌ام و فکر می‌کنم هاله از پیشم نمی‌رود و همیشه با من است...



گزارش «شرق» از آیین سومین سالگرد «عزت‌الله» و «هاله»

یادبود «سحابی‌ها»



لیلا ابراهیمیان

پنجشنبه، ساعت شش عصر، لواسان. در کوچه‌پس‌کوچه‌ها؛ می‌گردم، آدرس دقیقی از خانه ندارم. فقط تصویری از سه‌سال پیش در ذهن بود و تاریکی آن شب سرد... از کارگر جوانی می‌پرسیم که مهندس سحابی را می‌شناسی و خانه را؟ جواب می‌دهد: «کدام سحابی؟ همان مردی که در سیاست بود؟»؛ بعد نشانی دقیق می‌دهد و می‌گوید: «کسی نیست که مهندس را نشناسد... خدا رحمتش کند.»

به در خانه می‌رسم. دری که دو عکس کوچک به‌همراه دو شاخه گل رز بر آن چسبانده شده. عکس پدر و دختر، دختر لبخند می‌زند و پدر به افق‌های دوردست خیره شده. لبخند «هاله» نشان از عشق به پدر است و شاید برای همین، بعد از رفتن پدر، دختر را تاب ماندن در این دنیا نبود. «بی‌تابی» که «آسیه» دختر هاله آن را اینگونه توصیف می‌کند: «شب سفر پدربزرگم بود. مادر کار می‌کرد و کار می‌کرد. آرام بود و لحظه‌ای زمین نمی‌نشست. او همه غصه خود را در قلب وسیع خود پنهان می‌کرد و در نهایت؛ بعد از پدربزرگ، چندساعت، بیشتر زندگی نکرد و ما را تنها گذاشت.» میهمانان؛ یکی‌یکی از راه می‌رسند و صاحبخانه در انتظار میهمان. همه‌چیز آماده پذیرایی است و آنها بر صندلی خود در حیاط خانه می‌نشینند. حامد سحابی و زری‌خانم (همسر مهندس سحابی) به‌همراه دیگربستگان به میهمانان خوشامد می‌گویند. تنها نشان مراسم یادبود فضای غمگینی است که در غروب لواسان بر سایه‌سار درختان جاری است.

یادی از شب سرد لواسان

نگاه‌ها؛ گویا یادآور آن شب سرد و تاریکی است که مهندس سحابی را به خاک می‌سپردند و هاله، سومین «سحابی» شد که از میان دوستان خود کوچ کرد. صندلی‌ها پر شده است و خیلی از میهمان‌ها سرپا ایستاده‌اند. اما کسی از این شرایط ناراحت نیست. چهره‌های متعلق به گروه‌های مختلف سیاسی از راه می‌رسند. «حسین انصاری‌راد»، جزو نخستین میهمانانی است که از راه می‌رسد. انصاری‌راد همان کسی است که بر پیکر مهندس سحابی نماز میت خوانده بود. «پوران شریعت‌رضوی» همسر دکترعلی شریعتی به‌همراه فرزندان از راه می‌رسد و روبوسی با دوستان و آشنایان قدیم شروع می‌شود. پوران شریعت‌رضوی به سمت غلامعباس توسلی، دوست صمیمی دکتر شریعتی می‌رود و با شوخی به او می‌گوید: «چرا عصا برداشته‌ای دکتر؟ ما که هنوز پیر نشده‌ایم.» و خاطره‌ای از دکتر علی شریعتی در دانشگاه سوربن می‌گوید و فرزندان دکتر شریعتی در کنار مادر به دوست پدر ادای احترام می‌کنند

تولد دوباره «ایران فردا»، میراث سحابی

حامد سحابی که چهره‌اش؛ یادآور سیمای پدر است، در میان صندلی‌ها قدم می‌زند و به توسلی، ابراهیم یزدی، پیمان، صباغیان، بسته‌نگار، بنی‌اسدی، عمادالدین باقی و اعظم طالقانی و بسیاری دیگر خوشامد می‌گوید. ساعت نزدیک هفت عصر است و مراسم با سخنرانی محمدمهدی جعفری، شروع می‌شود. صحبت از خصیصه‌های اخلاقی «عزت‌الله» است و اینکه او بزرگمردی بود از دنیای اخلاق و صداقت، مردی که دغدغه ایران را با خود به «ایران فردا» برد و لحظه‌ای از فردای ایران غافل نماند؛ ماهنامه‌ای که میراث عزت‌الله بود و بعد از ۱۴سال به پسر رسید. اگرچه، پدر و بعضی از دوستانش امروز در میان تحریریه نباشند

هاله در گرمای سوسنگرد و روزهای جنگ

نوبت به یکی از دوستان دوران جوانی «هاله» می‌رسد. او می‌گوید: «هاله تازه ازدواج کرده بود و ما به‌همراه همسرش و او به «گیلانغرب» رفته بودیم. هاله همراه ما در این سفر بود و در همه سفرها. او دوست بود و معلم. تازه در حال قدم‌زدن بودیم که آقای عزیزی را دیدیم... او پای رفتن نداشت و به‌دنبال گوسفندها در حال حرکت. هاله فریاد می‌زند آقای عزیزی من را به خاطر داری؟ سوسنگرد... بیمارستان صحرایی و اینکه دوماه میهمان ما بودی؟ هاله سعی می‌کرد آقای عزیزی آن لحظه‌ها را به خاطر بیاورد، اما عزیزی هرگز آن زمان را از یاد نبرده بود هرچند دو پای خود را همان روزها در سوسنگرد جا گذاشته بود. با هم به کلبه عموی عزیزی رفتیم و هرگز من و هاله طعم نان گرم و نیمروی آن روز را فراموش نکردیم. ما عهد بستیم که هیچ‌وقت «عزیزی»ها را فراموش نکنیم، نکته‌ای که همیشه در سلوک رفتاری هاله به چشم می‌خورد، این بود که مدام به فکر دیگران بود و کمتر به خواسته‌های خود می‌اندیشید.»

احداث کتابخانه برای کودکان جنگ‌زده

مراسم یادبود ادامه دارد. عده‌ای دیر به مراسم می‌رسند و می‌گویند که اول به مزار «عزت» و «هاله» رفته‌اند... . «مینو مرتاضی» برای صحبت به جایگاه می‌رود. او از دوستان قدیمی هاله است. می‌گوید: «من همه خوبی‌های هاله را به یاد دارم؛ هم مقاومتش در گرمای جنوب و هم تلاش و پایداری‌اش در سنگرهای جنگ... . هرگز برخوردهایی که با هاله می‌شد را فراموش نمی‌کنم. آن زمان پدر و پدربزرگش در دولت سمت داشتند و او در پشت سنگرها از زخمیان جنگ، تیمارداری می‌کرد. می‌گفت هدف خدمت است، چه در کار بزرگ و چه با کاری کوچک. باید هدف را بزرگ دید. هاله در این زمان تصمیم گرفت که برای کودکان جنگ‌زده کتابخانه‌ای برپا کند؛ کتابخانه‌ای که بچه‌ها کتاب‌هایش را زیر دامن خود قایم می‌کردند و می‌بردند؛ همان بچه‌هایی که یک‌شبه همه‌چیز خود را از دست داده بودند... .»

آسیه، دختر هاله

اشک او را مجال حرف‌زدن نمی‌دهد و همه با او در سیل اشک همراه می‌شوند. نوبت به آسیه می‌رسد؛ یکی از دخترهای دوقلوی هاله. خانم‌ها بر گونه خیس او بوسه می‌زنند و پدر آسیه سر در گریبان دارد. آسیه از مادر می‌گوید و هوای مادر. می‌گوید مادر را به خدا سپرده‌ایم و مطمئن هستیم خدا از او مراقبت خواهد کرد... . باد سردی می‌وزد. انگار هوا سرد شده. نزدیک اذان مغرب است و دوباره همه به‌پا می‌خیزند و حمد پروردگار را با خواندن سوره حمد به‌جای می‌آورند... . صدای «الله‌اکبر» و البته ایستادن به نماز... میهمان‌ها؛ یک‌به‌یک میهمانی را ترک می‌کنند و از همدیگر خداحافظی می‌کنند و قرار می‌گذارند که ۲۳ خرداد برای ادای احترام به هدی صابر برای دیدار با او بر مزارش حاضر باشند. ساعت ۹:۳۰ غروب سرد لواسان را نشان می‌دهد.

یاد آن دوست به‌خیر



مینو مرتاضی

یاد آن دوست به‌خیر
که سفر کرد به آن سوی خیال

تا زمانی که جوانه نور دوست در وجود آدمی نتابیده؛ آدم به کسی می‌ماند که با چشم‌های بسته در هستی حضوری سرگردان دارد. نعمت دوستی در این است که به کمک دیگری که خود تو نیست اما از تو به خودت آشناتر و نزدیک‌تر می‌شود به کشف خود نایل می‌شوی! لذت دوستی در این است که دوست تو را وامی‌دارد بی‌پرده با خودت مواجه شوی. دوست حقیقی هرگز تو را به سوی زندگی موهوم و بیگانه‌ای که نمی‌شناسی‌اش فرانمی‌خواند بلکه به تو کمک می‌کند تا از حصار تنگ خودبینی و مرداب درخودماندگی‌های سطحی خارج شوی و خود را بازآفرینی کنی. آنکه به نام دوست تو را دربند خوددوستی‌هایت محبوس می‌دارد؛ شیاد نیرنگ بازی بیش نیست. دوستی؛ وجه دلپذیر هستی جمعی است که انسان، به آن زنده است. مفهوم دوستی با آشنایی متفاوت است. به‌ویژه در روزگاری که فضای مجازی بر حقیقت پیشی گرفته و آشنایان متعدد و دوستان اندک شده‌اند. دوستی چون روح ماهیتی لطیف و شکننده دارد. دوستی از جنس وحدت عاشقانه و اتحاد آرمانی تن آدمی با روح خداوندی است؛ اتحاد آتش‌باری که آدم رند و نظرباز و جاهل فراموشکار و عهدشکن را مهیای پذیرش امانتی می‌کند که کوه‌ها با تمام سترگی‌شان و ملائک با همه لطافتشان از پذیرش آن سر باز زدند؛ اتحاد عاشقانه‌ای که آدم را آدم و خدا را خدا می‌کند. دوستی از جنس مهربانی خدایی است که ما به او محتاجیم و او به ما مشتاق! دوستی؛ اشتیاق و احتیاج را توامان در آدمی برمی‌انگیزد. دوستی آدمی را از بی‌کسی هولناکش، از بی‌خویشتنی و تنهاماندن در چاه ویل خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها که آدمی را چنان به خود وامی‌نمایاند که گویی مرکز عالم و جهان خود محقر اوست نجات می‌بخشد. دوستی، زنده یا مرده‌اش در هستی آدمی شریک و در جان آدمی جاودان می‌شود. بدون دوست نمی‌توان عاشق شد، نمی‌توان قهر کرد، نمی‌توان درددل و بگومگو کرد و نمی‌توان از سویدای دل گریست و از اعماق جان خندید و نهایتا نمی‌توان با خود یگانه و آشنا و دوست شد. هیچ‌یک از ایده‌آل‌های انسان اعم از شادی و صلح و پیشرفت و اعتمادبه‌نفس و... در تنهایی به دست نمی‌آید بلکه در رابطه با دیگران به‌ویژه دوستان یکرنگ و یکدل حاصل خواهد شد. آدمی در حضور دوست متواضع و فروتن می‌شود زیرا پیشاپیش پذیرفته است که یا به او محتاج است یا مشتاق اوست.

هاله؛ دوست عزیزی بود که نعمت دوستی‌اش را قدر می‌دانستم و شاکر بودم. عشق هاله به دوستانش عشقی از سر معرفت و محبتی مومنانه بود. هاله؛ عمیقا باایمان بود و الگوی رفتارش در محبت و عشق‌ورزی به دوستان و مردمش را از دوستی و اشتیاق خداوند و رسولانش به انسان می‌گرفت. همان خدای زنده و لبریز از نیروی عشق و شوق گفت‌وگو که خواهان رستگاری و نجات تمامی هستی و آدمیان از درخودماندگی و جهالت است. هاله بخشنده‌ای کم‌نظیر و هنرمندی توانا بود و طبعا زیبایی را دوست می‌داشت اما بخشندگی‌اش همیشه به حس جمع‌آوری زیبایی می‌چربید. تنها اشاره‌ای از سر شوق نسبت به چیزی زیبا که به هاله تعلق داشت کافی بود تا در لحظه آن را ببخشد و تقدیم دوست کند. از منش و رفتار هاله، باور کردم که دوست ناجی است. چون خود را به خطر می‌اندازد و حتی فدا می‌کند تا دوست را نجات بخشد و آزاد کند. این روش و منش را نیز هاله، از خدایش آموخته بود. او، باور داشت که در طول تاریخ زندگی آدمیان همواره این خدا بوده که برای نجات انسان دایما خود را فدا کرده. پیامبران و صدیقین و شهدا و مومنان نیز از این مشی و اصل خدایی تبعیت کرده‌اند. همان‌ها که حتی زمانی که انسان را تعلیم می‌داده‌اند؛ آماده فداکردن جان و مال‌شان در راه دوست و عیال الله بودند. بهشت برای هاله جایی بود که «خود» در آنجا دوست معنا می‌دهد و غیرخود واژه‌ای نامفهوم و بی‌معناست. بهشت برای هاله جایی بود که منفعت شخصی چیزی بیش از واقعیتی فریبکارانه نبود. منفعت‌طلبی و سودجویی فردی در برابر آنکه من به او محتاج و او به من مشتاق، امری محال و ناممکن به‌نظر می‌رسد. هاله؛ اما ثابت کرد می‌توان بهشت یا آرمانشهر دوستی و آزادیبخشی و بخشندگی را در همین جهان ساخت. از این رو؛ در کنار او همیشه شاد و بیقرار بودم. با وجودی که او بچگی و نوجوانی و جوانی را ناخواسته در فضای خاص زندگی فعالان سیاسی - اجتماعی گذراند؛ اما هیچ‌گاه در رفتار و رویکردش نسبت به آنها که همواره در حاشیه تماشاچی‌بودن و داشتن زندگی امن را بر فعال‌بودن ترجیح داده بودند، نشانی از خودبرتربینی و تحقیر دیگران به چشم نمی‌خورد. به گمانم هاله، به کمک ایمان ژرف و آرمان‌ها و اعتقادات محکمش توانسته بود روان خود را از عوارض بیماری‌زای چنین مشکلاتی حفظ کند. هاله پنج‌ساله بود که با ناملایمات عرصه سیاست آشنا شد. اما پس از بلوغ و بزرگسالی در وجدان و زندگی سیاسی‌اش هیچ‌گاه اعمال زور و دسیسه‌بازی به معنای سیاست را وارد نمی‌کند. او که به ارزش‌های انقلابی اهمیت می‌داد و دلباخته آنها و از محافظه‌کاری گریزان بود. هاله در خاطرات جبهه‌اش صحنه‌هایی را ثبت و ضبط کرده که ممکن است باورکردنش برای برخی، سخت باشد. هاله، در پشت جبهه سوسنگرد کتابخانه‌ای به کمک دوستانش ساخته و اداره می‌کند. واقعه روز ۲۷خرداد ۱۳۶۰ را در دفتر خاطراتش ثبت می‌کند... بچه‌ها از در و پنجره می‌آمدند و کتاب می‌بردند. حتی چند تا چند تا می‌زدند زیر لباس‌شان. خیلی‌ها از روی حرص کتاب می‌گرفتند و حتی نمی‌توانستند بخوانند. به راستی صحنه‌هایی هست که برای ناامیدکردن کافی است. ولی نباید اصلا ناراحت شد چون واقعیت‌ها اینها هستند و باید با این واقعیات دست‌وپنجه نرم کرد. به‌هر حال وقت ظهر بود که کتابخانه غارت شد و خیلی از کتاب‌ها به باد رفت.

هاله زمانی در جبهه و پشت‌جبهه خدمت می‌کند که پدرش وزیر و پدربزرگش رییس (سنی) مجلس و بسیاری از اقوام پدری و مادری‌اش وزیر و وکیل و از مقامات ارشد جمهوری اسلامی هستند. با وجودی‌که به او کار چندان جدی محول نمی‌کنند، او صمیمانه به قول خودش در کارهای حاشیه‌ای همچون پیچ‌ومهره‌کردن قفسه برای کتابخانه و درست‌کردن باند استریل یا پیچیدن پنبه مخصوص برای بستن جراحت‌ها مشارکت می‌کند. در جای دیگر خاطراتش می‌نویسد: تصمیم ندارم کارهای مهم را از دست همکارم بگیرم. من قصد خدمت دارم حالا هر کاری باشد. نمی‌خواهم شعله‌های بخل او را بر افروزم... چقدر دلم برای این لطافت و بزرگ‌منشی ستودنی او تنگ شده است. با تمام این ظرایف و دغدغه‌های اخلاقی که هاله دارد اما شورونشاط جوانی را هم نادیده نمی‌گیرد. سرزمین پر آفتاب وجود جوان هاله همچون دشت سبز و خرمی بود که در آن امید و اعتقاد از نهرهای زلال عشق و مهربانی و اخلاق سیراب می‌شدند. در گوشه دیگری از دفتر خاطراتش می‌نویسد به کسی که اهل داشتن نوارها از موسیقی‌های قشنگ بود گفتم من هم گاهی از اینها گوش می‌دهم. دوستم اعتراض کرد که نباید بگویی. من هم فکر کردم تظاهر است اگر نگویم. چون برخی از مردم فکر می‌کنند موسیقی گوش‌دادن برای یک فرد مذهبی، قبیح است. ولی به نظر من خیلی از این موسیقی‌های قشنگ جزو فرهنگ و هنر محلی ماست و جای دیگر از هیجان دیدارش با نامزدش می‌گوید و می‌نویسد: نزدیک امامزاده، آشپزخانه نظامی بود با چند ضدهوایی. از گل‌های سفید کوچکی که از لابه‌لای سنگ‌ها روییده بود یک دسته برای تقی چیدم؛ ولی تقدیم مردی که پشت ضدهوایی بود کردم تا شاد شود... وقتی به امامزاده رسیدم غروب بود شامخی مرا دید استقبال کرد و چند شاخه گل به من داد که گوارا بود. از همین چنددقیقه حرف که محبت در آن بود راضی بودم...ای‌جانم؛ هاله زیبایم چه اندازه آسانگیر و سریع‌الرضا بودی. روز عروسی‌اش با آن پیراهن ساده گلداری که خودش دوخته بود و روسری سفیدش مبهوت نگاهش کردم و سرزنشگرانه سوال کردم یعنی هیچ خرید عروسی‌ای نکردی؟ خندید و چشمان مهربانش نگاهم کرد. آه از آتشی که از هجرانت به دل دارم. هاله‌جانم. دوستی هاله را چون غنیمتی نایاب پاس می‌داشتم و می‌دارم. او در روانم جاری و باقی است. هم او که از سرچشمه‌های زلال معرفت دوستی خدا نوشیده بود و چنان مهربان بود که دلش نمی‌آمد به‌تنهایی چیزی را بنوشد. سعی داشت از زلال آن چشمه‌ها دوست و حتی دشمن را سیراب کند تا بر جهان یکسره دوستی و عشق حکم کند و آتش‌بس.

یادداشت

مفهوم «توسعه» در اندیشه مهندس سحابی



محمد بسته‌نگار

● از زمان تاسیس نهضت آزادی ایران تا پایان حیات مهندس سحابی با ایشان همکاری نزدیک داشتم. به استناد دیده‌ها و شنیده‌های شخصی خود، گواهی می‌دهم مساله توسعه در اندیشه‌های مهندس سحابی جایگاه ویژه‌ای داشت. مرحوم سحابی در مقاله‌ای در نقد توسعه اقتصادی می‌گوید: «بازسازی اقتصادی صرفا امری اقتصادی نیست. بازسازی اقتصادی به انتخاب این یا آن سیاست اقتصادی یا تعیین اولویت این طرح یا آن پروژه خلاصه نمی‌شود. هر سیاست اقتصادی‌ای که انتخاب شود، در بستری از روابط و مناسبات یکسویه و بی‌نظارت و از بالا به پایین که در چکیده نظام سیاسی- اداری موجود ما است، به دلیل فقدان ابزارهای نظارتی و کنترل عمومی، عملا به فساد و خسران می‌گراید.» مهندس سحابی بازسازی اقتصادی را ذیل بازسازی سیاسی و فرهنگی می‌دانست و می‌گفت «بازسازی سیاسی-اداری مقدم بر هر نوع برنامه، سیاست یا بازسازی اقتصادی است.» مهندس سحابی درباره توجه به مساله «هویت ملی» می‌گفت: «استقلال و تمامیت ارضی کشور مانند ظرفی است که تمام ملت، با ارزش‌ها یا میراث فرهنگی و تاریخی یا منابع و مصالح مادی و معنوی خود، در درون آن حیثیت، موجودیت و هویت خواهند داشت و در صورت نابودی و انهدام این ظرف، این ملت موجوداتی بی‌ریشه و هویت، معلق در فضا خواهند بود.» ایشان در مصاحبه‌ای که با نشریه «چشم‌انداز ایران»، در بهار ۸۳ داشتند برای تدوین استراتژی بنیادی ملی، دو اصل اساسی را ضروری می‌دانستند: «اصول بنیادی ملی» و «اصول راهبردی مبتنی بر تجربه ملی.» در «اصول بنیادی ملی» ایشان به تدوین یک میثاق و تعهد پیرامون یک محور مشترک، وطن ایرانی و اصول ملی برای بقا و استمرار حیات می‌پردازد و شش اصل را مورد توجه قرار می‌دهد که عبارتند از: استقلال و تمامیت ارضی، مشارکت آزادی اندیشه و بیان، عدالت و اطمینان، توسعه، تقدم مصالح ملی بر منافع و مصالح گروهی و شخصی با جهان، قانونمداری و التزام به قوانین مدنی کشور اشاره کرده و هرکدام را جداگانه ارزیابی می‌کند. از طرفی مهندس سحابی در نقد «برنامه اول» می‌گوید: «اگر با روشن‌بینی و حکمت و تدبیر بیشتری برنامه اول را تدوین می‌کردند و بازسازی سیاسی را در آن تقدم و اولویت بخشیده و رشد اقتصادی را فرع به آن می‌ساختند، قطعا نتیجه‌ای بهتر از آنچه امروز گرفتار آن شده‌ایم به دست می‌آمد.» این سخن مهندس سحابی در همان سال‌هایی انجام شده بود که در آن زمان فرید زکریا از متفکران و تئوریسین‌های تفکر لیبرالیسم در کتاب «آینده آزادی یا اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی» که در سال ۱۳۸۳ منتشر شده، در باب اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در کشورهای منطقه و خاورمیانه چنین می‌گوید: «راه‌حل پایدارتر، اصلاحات سیاسی و اقتصادی است. اصلاحات اقتصادی، اساسی است و باید در اولویت قرار گیرد. اگرچه مشکلات خاورمیانه فقط اقتصادی نیست، اما شاید راه‌حل آنها در اقتصاد نهفته باشد.» فرید زکریا از کشورهای اروپایی می‌خواهد که در خاورمیانه دنبال دموکراسی و انتخابات آزاد نباشند و می‌گوید راه‌حل این کشورها در اقتصاد نهفته است.» اما بعد در ۲۲ بهمن ۸۹، فردای انقلاب مصر؛ فرید زکریا در مقاله‌ای با عنوان «دموکراسی چگونه در خاورمیانه اتفاق می‌افتد؟» نوشت: «طی سه دهه اخیر جامعه مدنی در مصر همواره سرکوب شده است. جالب اینکه طی چند دهه گذشته رژیم مبارک فعالیت‌هایی در جهت توسعه اقتصادی داشته. او شروع به کاهش تعرفه و مالیات‌ها کرد و با این اصلاحات رشد اقتصادی مصر حدود هفت‌درصد در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ بوده است و در اوج بحران اقتصادی جهانی، مصر رشد اقتصادی ۹ درصدی را تجربه کرده است؛ اما چرا پیشرفت‌های اقتصادی اعتراضات مردمی را برانگیخت؟ این رشد اقتصادی نه‌تنها نظام راکد سیاسی در مصر را تغییر نداد، بلکه بر نابرابری‌های اجتماعی موجود نیز دامن زد و افزون بر آن، انتظارات و توقع مردم را افزایش داد...» در نهایت زکریا، به این نتیجه می‌رسد که اولویت اقتصادی در خاورمیانه جواب نداده و باید به اولویت سیاسی بها داده شود. در حالی که مهندس سحابی قبلا توسعه همه‌جانبه یعنی توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را حل‌کننده مشکلات جامعه می‌دانست؛ بنابراین کسانی که امروز لیبرالیسم را تنها راه‌حل مشکلات و اداره کشور می‌دانند باید بدانند که سرانجام این ایدئولوژی به‌تنهایی، بن‌بست و شکستی است که در خاورمیانه اتفاق افتاد. لیبرال‌دموکراسی و سوسیال‌دموکراسی باید در کنار هم باشند و دوران ایدئولوژی‌ها به پایان رسیده است و هرگز لیبرالیسم به تنهایی نمی‌تواند کارساز باشد. باید برنامه و کار کارشناسی در اولویت باشد. این البته دستور قرآن نیز است که می‌فرماید: «قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی‌الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین» (آل عمران: ۱۳۷) یعنی قرآن به سیر و تفحص در احوال جامعه دعوت می‌کند. باید برای حل مشکلات جامعه در وضعیت کشورهای دیگر اندیشه و جست‌وجو کرد. در شرایط کنونی دنیا، لیبرالیسم در هیچ کشوری حتی در آمریکا به تنهایی پاسخگوی مشکلات نیست. البته سقوط حکومت حسنی مبارک هم یک تجربه عینی در این زمینه است. من فکر می‌کنم هنوز هم در کشور ما راه‌حل بسیاری از مشکلات را می‌توان از اندیشه و آموزه‌های مذهبی فراگرفت و راه رسیدن به توسعه، توجه به توسعه همه‌جانبه است.